



شب چنان سنگین فرود آمد ...

نوبهاران کو، که با خود بوی باران آورد؟
خرم آن باران که بوی نوبهاران آورد !
نونهالان چمن از تشنگی خشکیده اند
زانکه ابری نیست تا یک جرعه باران آورد !
نم نم باران اگر خوش بود بر میخوارگان
یادش اکنون اشک در چشم خماران آورد !
با نسیم نغمه خوان، برگی نمی آید به رقص
باد این سامان، سکون در شاخساران آورد !
در همه آفاق عالم اختری بیدار نیست
ماه کو ؟ تا نامی از شب زنده داران آورد
شب چنان سنگین فرود آمد که یک تن جان نبرد
تا خیر از کشتگان زی سوگواران آورد
باغ را تا شمع سرخ لاله ها روشن شود
مشعلی باید که برق از کوهساران آورد
خانه خالی شد ولیکن منزل جانان نشد
حافظی کو ؟ تا اسف بر حال یاران آورد !
خانه ویران است و پرسد خواجه از حال صور
نقش ایوان پاسخ از صورت نگاران آورد !
لفظ در بند است و بیم معنی از دیدار او
شاعران را در شمار شرمساران آورد
کاشکی خورشید بیداری برآرد سر ز خواب
در شب مستان سلام از هوشیاران آورد !
کاش برقی برجهد از نعل اسبی بی سوار
ورنه اسبی نیست تا بانگ سواران آورد !
گر نه طوفان بلا برخیزد از آفاق دور
ابر رحمت کی گذر بر کشتزاران آورد ؟

نادر نادرپور